



۲۰۲۴/۰۴/۱۳

پیکار پامیر - کانادا

نگاهی به سرگذشت زنده گی سیاسی کریم میثاق

مقدمه: زنده یاد کریم میثاق یکنم از مؤسسين "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، رفیق شفیق نورمحمد تره کی رهبر حزب مذکور، عضو کمیته ی مرکزی و نظریه پرداز حزب و بالاخره وزیر مالیه (دارایی) افغانستان پس از پیروزی کودتای هفتم ثور بود و مدتی است رُخ با نقاب خاک کشیده است. بر بنیاد زندگینامه اش که درج صفحات نخستین کتاب گردیده است، وی تلاشهایش را از پایین ترین موقف اجتماعی (پیاده دفتر) آغاز نموده و خودش را تا موقعیت بلند حزبی و دولتی رسانید.

کتاب "سرگذشت زنده گی سیاسی عبدالکریم میثاق" کلاً دارای پنجاه و چهار موضوع در پنجصد و هشتاد صفحه ترتیب گردیده و در اثر اقدام دو فرزند وفادارش (دیپلوم انجنیر عبدالرحیم میثاق و داکتر فرشید زیار میثاق) از طرف انتشارات امیری در کابل به طبع رسیده است.

تا آنجا که متن کتاب ذکر شده را مرور نمودم، در لابه لای آن به نکات و موضوعاتی برخوردیم که اینک میخوام با حفظ احترام به کار نویسنده و قدردانی از اقدام فرزندان، اندک تبصره ای در اطراف آن داشته باشم:

نخستین جمله ای که در مقدمه "یادداشت گرد آورنده گان" نظرم را جلب نمود، نقل قولی از زنده یاد (میثاق) بود که شاید در روزهای پایانی عمرش اظهار داشته و درج صفحات نخستین کتاب گردیده است و چنین: "در این وضعیت بحرانی کشور که همه به جان همدیگر افتاده اند و از رحم، انسانیت، محبت و دوستی خبری نیست، قتل، کشتار، چپاول، غارت، تجاوز و هزار فسق و فساد دامن گیر همه شده است و به این زودی ها هم امیدی برای به وجود آمدن یک دولت مستقل و قانونی نیست تا از همه جنگهای داخلی انتقام جویانه و خانمان سوز جلوگیری کند، باید در کشت کردن تخم محبت کوشش کرد نه در درو کردن آن"

نکته قابل بحث در اینجا اینست که ایکاش آقای میثاق با همه تجارب سیاسی، حزبی و دولتی اش می پذیرفت که "همه جنگهای داخلی انتقام جویانه و خانمان سوز" کشور اساس و عوامل شناخته شده ایڈولوژیک - سیاسی داشت و هنوز هم دارد که هرگاه از رفتن به عمق و پرداختن به پهنای تاریخی آن بگذریم، کودتای خونین هفتم ثور و اقتدار "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" متأسفانه آغاز گران گردید. وقتی این کودتای نظامی و اقتدار دولتی حزب مذکور چنین "جنگهای خانمان سوز داخلی و انتقام جویانه" را رسماً و عملاً در افغانستان موجب شد و این مصیبت بزرگ قدم به قدم به آتش سرتاسری هستی سوز مبدل گردید، چگونه میتوان "تخم محبت" را در کام آتش نمرود افشانند و منتظر ثمر نشست؟ چطور سواى کنکاش تاریخی، ریشه های جنگها و تطبیق عدالت و مجازات عدلی و قضایی میتوان فضای گذشت و مدارا و محبت فی مابین جناح های متخاصم سیاسی و اجتماعی ایجاد نمود؟ یا به معنای دیگر، از آقای میثاق انتظار میرفت تا بداند و بپذیرد که سخنش بدون تشخیص و معرفی خائن و خیانت های انجام شده در درون حزب و دولت و همچنان تطبیق مجازات غرض انتباه گیری زنده مانده گان و رعایت حقوق قربانیان، موعظه متصوفانه را ماند و بس. یاددهانی این نکته به معنای اینست که شاید شخص آقای کریم میثاق بحیث عضو سابقه دار کمیته مرکزی و حتی عضو بیروی سیاسی حزب و وزیر دارایی کشور کوشیده باشد صادقانه در راه عقیده و ایمان سیاسی اش، آنهم بخاطر تأمین سعادت برای مردم افغانستان ادامه دهد، در حالیکه سیراوضاع، بر خلاف آرزوهایش چرخیدن گرفت و در میان چنین یک چرخش ناباب و خونین گیر افتاد و بالاخره کارش تا سلول زندان، آواره گی، سنگین شدن بار ملامتی تاریخی بر شانه هایش و سرتانجام، افسوس و نومیدی و ندامت در دوری از میهن کشید.

همچنان حرمت باید گذاشت به آن عده از انسانهایی که هرگز تسلیم نیروی قهار فقر و استبداد و محرومیت نگشته سنگینی اوضاع، کمرشان را نه میشکند، بلکه با تلاش ها و نپیدنهای مثمر و مداوم، گام به پیش برمیدارند و قله های پیروزی را یکی پی دیگری فتح می کنند که عبدالکریم میثاق از همین دسته انسانها بوده است. چنانکه از مرور متن زنده گینامه اش استنباط میگردد، وی از پایین ترین موقعیت کاری و اجتماعی (کار بحیث پیاده دفتر) آغاز نمود و تا عالی ترین موقف حزبی و دولتی رسید. او را تا اینجا احسنت باید گفت و اما...

من چند عنوان کتاب را که توسط کادرهای هر دو جناح حزب "دموکراتیک خلق افغانستان" به نگارش درآمده اند، مرور کردم، به این نتیجه کلی رسیدم که هر یک از نویسندگان کتابهای مذکور سعی بعمل آورده اند تا شخص خودشان را از آلوده گی های حزبی، دولتی و استخباراتی تبرئه نموده کاسه و کوزه را بر سر فرد یا افراد دیگر بشکنند و یا زبان و قلم را در مزمت یک یا چند بخش حزب و گله و شکایت از یکدیگر بکار گیرند. در حالیکه اصول حزبی و علمی با صراحت حکم میکند که "تصمیم

گیری در حزب جمعی است، ولی مسوولیت فردی میباشد، مگر متأسفانه هیچ یک از نویسندگان حزب، شهادت پذیرش مسوولیت و اعتراف به اعمال ضد ملی و انسانی را به نمایش نگذاشته اند.

همچنان از قلم هیچ یک از منسوبین حزب، بویژه کادرهای آن نخواندم که در افشای اصل ماهیت سیاسی و استخباراتی رهبران شان با صراحت سخن گفته شعارهای حزب مذکور را از رهگذر اصول علمی، ماهوی و تئوریک به تحلیل گرفته بگویند که آیا حزب شان واقعاً "حزب دموکراتیک" و "پیش آهنگ طبقه کارگر" آنهم در افغانستان غربت زده و غیر صنعتی بود؟ آیا مقصود از ایجاد حزب سیاسی در یک کشور، فقط رسیدن به قدرت حاکمه، انتقام کشی و اعمال استبداد خونین و نابودی "غیر خودی" هاست و یا مبارزه آگاهانه سیاسی در جهت بهترسازی سیستم دولتی و جهانند کشور به سوی ترقی و روشنایی و سعادت میباشد؟! آیا "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" متعاقب پیروزی کودتا که (کودتا نه تنها وظیفه یک حزب سیاسی نیست، بلکه اساساً غیر قانونی و ناپذیرفتنی نیز است)، بهک باند تروریستی و کشتار جمعی مبدل نشد؟! نظر به مشخصه هایی که در وجود آقای میثاق جُست و جو شده میتوانست، خواننده های کتابش، انتظار داشتند نه تنها نکات بالا را بگونه واضح و برجسته درج متن اثر خویش مینمود، بلکه همان سان که از ابتدا تا انتهای کتاب، از "اصول حزبی" و "اصولیت در کارها" سخن گفته است، بایستی مسایل خاص تر و بیشتری را افشا مینمود که مسلماً به همه آنها آگاهی داشت.

هرچند آقای میثاق نسبت به سایر کتاب نویسان حزبی اش، بیشترین اشارات مبنی بردخالت ها، بهم اندازی ها و ایجاد کین و اختلاف توسط روسها میان رهبران حزب را به عمل آورده است، باز هم این مقدار تذکر برای خواننده کوشگر سرزمین مان کافی شمرده نمیشود. مثلاً در صفحات (۱۳۲ و ۱۳۳) کتاب در ارتباط "وحدت دوجناح خلق و پرچم" قبل از عمل کودتا (دوازدهم ماه سرطان سال ۱۳۵۶ خورشیدی) چنین مینگارد: "... اکثریت کمیته مرکز پنجشیری، زیری، شرعی و دانش) به من وظیفه دادند که بروم و مستقیم با تره کی گپ بزنم... [دروقت ملاقات با تره کی] هم آرام آرام چای می نوشیدیم و هم صحبت میکردیم. پس از مباحثه های مودبانه، سرانجام [تره کی] برایم گفت: "دوست های بین المللی [بخوان مقام های روسی] مشورت میدهند که چون محمد داوود به سوی غرب لغزیده است، میخواد با ارتجاع و امپریالیزم سازش کند و این خطر جدی شده است که نیرو های دموکراتیک و ترقی خواه را ضربه هلاکت بار بزند و تمامی دست آورد های خلق زحمتکش افغانستان را که در طی نیم قرن با پروژه ها و کمکهای اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی به دست آمده، در شرف نابود ماندن قرار گرفته اند. بنابراین در این اوضاع وحدت حزب دموکراتیک خلق افغانستان یک ضرورت تاریخی است که باید صورت بگیرد... ما نباید از مشورت های رفقا و دوست های بین المللی مان سرکشی کنیم. از اینرو من و ببرک جان به موافقت رسیده ایم که وحدت خلقی ها و پرچمی ها را تأمین کنیم..."

همین اظهارات آقای میثاق با وضاحت میرساند که استخبارات شوروی دیروز قدم به قدم در امور فعالیت های "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" دخالت و امر و نهی داشته و ایجاد "وحدت" نیز در سال اخیر جمهوری داوودخان و سرنگونی آن بوسیله کودتای نظامی، از همین مجرا و با اساس برنامه های خانه خرابکن (کی.جی.بی) صورت پذیرفت.

نکته مهم و ظریف دیگری را که آقای میثاق در همین صفحه ۱۳۳ کتاب خویش میگوید، چنین است: "تره کی لبخندی بر لبانش شگفت و شادمانه گفت: "مه خو که امین را دوست دارم، از همین سبب است که هوشیاری سیاسی دارد و مرا خوب درک میکند، مثل شما دکاپرزوی ها [بچه های کافر] نیست که همیشه از اصول گپ بزند و یخن مرا محکم بگیرد که چرا بی اصولی کرده ام و چرا مخالف اساسنامه عمل شده است. تطبیق اساسنامه و عملی شدن اصول یک ایدئال است، سیاست چیز های دیگر هم دارد که بالاتر از این چیزهاست..."

همین پاراگراف، در واقع، ارتباط خاص تره کی با شبکه استخبارات شوروی وقت و استعمال اعضای کمیته مرکزی در جهت مقاصد بیگانه از یکطرف و نقش شیطنت آمیز و دو رویی های حفیظ الله امین در جهت محکم کردن جای پایش در حزب از سوی دیگر را آشکارا بیان میکند. در عین حالیکه تملق پذیری، خود مرکز بینی، ساده انگاری و سوءاستفاده شخصی و سیاسی تره کی از موقفش را نیز برملا میسازد.

زندهاد (میثاق) در مورد ارتباط خاص و پنهانی نورمحمد تره کی با شبکه استخبارات شوروی {اقامتگاهها سفارت آن کشور در کابل} و حصول کمک مالی از آن چیزی نمیگوید. تنها در صفحه (۱۴۹) کتاب راجع به جناح پرچم، آنهم در ارتباط با "وجوه پس انداز حزب" و به دنبال ایجاد "وحدت" مینویسد: "...مسأله مالی پرچمی ها به نور {نور احمد نور} تعلق دارد {داشت}. وقتی ما گفتیم که خلقی ها آن قدر پس انداز ندارد، نور گفت: "چطور ندارید، آیا منابع بین المللی به شما کمک نمی کند؟" معلوم شد که آنان از منابع بین المللی {کی.جی.بی} کمک های مالی دریافت میکردند و ما این منبع را نداشتیم و نور دیگر این بحث را دنبال نکرد."

اصطلاح "کمکهای مالی منابع بین المللی" که ورد زبان حزبی ها بود، منظور در واقع، همان کمکهای (کی.جی.بی) یا "اقامتگاه" در کابل بود. "واسلی متروخین" افسر عالیرتبه کی جی بی و نویسنده کتاب "کی جی بی در افغانستان" چنین مینگارد: "کی جی بی هر چند گاه به تره کی به شکل بسیار مخفی آن که حتی دوستان نزدیک تره کی هم نمیتوانسته اند آگاه شوند، پول میپرداخته است. از سال ۱۹۵۱م تا وقوع کودتای خلق و پرچم، هر چند بار در یکسال مبلغ پنجاه هزار افغانی در داخل یک موتر که معمولاً ملاقات های تره کی با کی جی بی صورت میگرفته، به تره کی پرداخته شده است... تره کی در جریان

فعالیت‌هایش در کی جی بی با آقایان ساگادیف، کوزولوف، فیدوسیف، سپیریدونف، کوسترومین و پیترروف در ارتباط بوده است." (کی.جی. بی در افغانستان - واسلی متروخین- ترجمه داکتر حمید سیماب)

حال این سوال نزد خواننده مطرح میشود که آیا زنده‌ها (میثاق) با آنکه عضو آگاه ترکمیته مرکزی، شخص بسیار کنجکاو و بسیار مقرب با تره کی بود، از آنهمه ارتباطات استخباراتی رهبر خویش و حصول آنهمه پول اطلاع نداشت؟ هرگاه با تمام هشباری، دقت و صداقت خویش که در سراسر کتابش بدان نازیده است، از این جریان ننگین و درازمدت اطلاع نداشت، مسلماً بیانگر خوشباوریهها، اعتماد کورکورانه و کمبود حس کاوشگرانه اش بوده است و اگر اطلاع داشت و باز هم خاموش و منفعل و بدون واکنش اصولی باقی مانده بود، در حکم اشتراک یا توافقت در این عمل ضد ملی تلقی میگردد.

آقای (میثاق) در چندین جای کتاب خویش از گفتار، کردار و حرکات متناقض تره کی، ببرک و حفیظ الله امین بر ضد اصولیت حزب تذکر میدهد، اما باز هم رهبری و یا حاکمیت حزبی آنان را می پذیرد. مثلاً در صفحه (۱۵۴ تا ۱۵۵) کتاب چنین مینگارد: "... بعضاً تره کی با همکاری کارمل، در برابر فیصله اکثریت اعضای دفتر سیاسی جداً مقاومت میکردند و خود کلمه "ویتو" را به زبان می آوردند. چنان چه موضوع امین را ویتو کردند و هم موضوع دعوت حزب کمونیست هند. بهادام نیست که چندمین کنگره حزب کمونیست هند بود. حزب کمونیست هند به خاطر اشتراک در کنگره خویش، هیئتی را از حزب دموکراتیک خلق افغانستان دعوت کرده بود. بیروی سیاسی به اتفاق آرا فیصله کرد که هیئت برود، بعداً اعضای هیئت هم انتخاب شد (کشتمند، میثاق و زیری) ولی ناگهان تره کی در جلسه دیگری طرح کرد که رفتن هیئت لازم نیست. کارمل هم طرح تره کی را تأیید کرد و چنین استدلال کرد که رفتن هیئت، سردار محمد داوود را تحریک میکند، بنابراین هیئت نباید برود. گرچه اکثریت بیروی سیاسی طرح آنان را رد و استدلال کردند که نباید ما سیاست حزب خود را بر اساس خوشی یا خفگی سردار محمد داوود عیار کنیم، ولی تره کی و کارمل گفتند: "نظر ما همین است که هیئت نرود. هرکسی که مخالف نظر ما عمل میکند، بفرماید انشعاب کند... البته آنان حین ابراز نظر چنان وانمود میکردند که نظر ایشان، نظر یک "جای دیگر" است. بعضاً جای دیگر را به نام "منابع بین المللی" یاد میکردند و مفهوم شده این واژه ها، اشاره به حزب کمونیست اتحاد شوروی بود"

جالب اینست که آنهمه نیرنگها و کرشمه بازیهای (تره کی و کارمل) و وابستگی کامل آنها به "یک جای دیگر" هرگز آقای (میثاق) را تکان نه داد و عکس العمل "اصولی" او را بر نینگیخت.

آقای عبدالکریم میثاق هر چند طی صفحات کتاب و در لایه لایه موضوعات مختلف، نکات ظریف، مهم و حیاتی را که رگ جان هر انسان آزاده و وطن دوست را به شور می آورد، تذکر می دهد که قابل تأمل و تحسین پنداشته میشود، و اما اینکه چرا این غریب بچه صادق و "اصولی" وطن هنوز هم خودش را از غرقاب نیرنگهای اجنبی و حرکات ضد ملی بیرون نمی کشد، جای تعجب دارد. این خوبست که مینویسد: "داوود رزم یار در مدتی که ما در خانه حبیب الله کارگر مخفی بودیم، بر اساس دستور نور احمد نور، ارتباط با شوروی ها را از طریق جیلانی باختری تنظیم کرده بود..."

خوبی این تذکره اینست که ارتباط مستقیم سران حزب با مقام های استخباراتی شوروی و نقش آن در پیروزی کودتای ثور و سقوط خونبار جمهوری داوود خان را به اثبات میرساند. با درک و فهم این واقعیت تلخ، باز هم سؤال متوجه آقای (میثاق) میشود که وقتی رابطه بنده گی و اربابی میان "حزب دموکراتیک خلق" و مقام های شوروی آنزمان را تا این حد میدانست و اگر فرزند ستمکش و متعلق به طبقه پایین جامعه بود و میخواست تنها از راه مبارزات اصولی سیاسی، افغانستان را از بند استبداد و تعلقات بیگانه گان برهاند، چرا اراده آهنین و تصمیم قاطع خودش در امر استعفا رسمی از چنین یک گند سیاسی به نام "حزب" برده صفت را به نمایش نگذاشت؟!

با ثبوت تراز همه اینکه آقای (میثاق) در صفحه (۲۲۱) کتابش از قول عبدالول خان ساکن سنگ ماشه ولسوالی جاغوری و رییس ارکان کندک تانک قوای چهار زره دار چنین مینویسد: "مشاور قوای چهار زره دار که نامش "پسسی" و ملیتش روسی بود با ترجمانش "پرویز" که از تاجیکستان شوروی بود در تاریخ هفتم ثور ۱۳۵۷ش به طور غیر معمول پیش از وقت رسمی به قوا آمد و به اتاق کار قومندان قوا رفت. قومندان قوا در آن وقت "محمد سرور نورستانی" بود که در یک سفر رسمی به هندوستان رفته بود و به جای اورپیس ارکان قوا محمد رفیع کار میکرد... محمد رفیع هم هنوز نیامده بود، اما از قومندان های کندک، محمد اسلم و وطنجار که قومندان کندک تانک بود هم به طور غیر معمول زودتر از ساعت رسمی آمد و او هم به اتاق قومندان قوا رفت. همان جایی که پسسی و پرویز بودند. ساعت حوالی هفت صبح بود. آنان ساعتی در آنجا باهم بودند، بعد وقت رسمی یعنی هشت صبح، رییس ارکان قوا محمد رفیع و سایر منصوبان قطعات و سایر مشاوران شوروی آمدند. در آن وقت مجموعاً در قوای چهار زره دار بیست و هفت نفر مشاور شوروی کار میکردند. حدود ساعت هشت و نیم صبح بود که وطنجار از نزد مشاور قوا از اتاق کار قومندان بر آمد و به من آهسته گفت: " اکنون انقلاب شروع میشود. تمامی رفقا را خبر کن که آماده شوند!"

باز هم آقای (میثاق) از قول "عبدالول خان" چنین ادامه میدهد: "... در قوا، سر مشاور، پسسی و سایر مشاوران باقی ماندند. چند نفر مهم نیز به خاطر کمالات و انتقالات تجهیزات و محافظت قوا باقی ماندند. در رأس ایشان سید یوسف تورن قرار گرفت که کجا با سر مشاور در قومندانی قوا بودند و عمدتاً اداره را سر مشاور به دست داشت و از طریق سید یوسف امور را تنظیم و ترتیب میکرد... سید یوسف اظهار داشت، محمد رفیع تا عصر روز هفتم ثور ۱۳۵۷ش در همان اتاق قومندانی قوا بود.

وقتی مشاور مطمئن شد که رادیو گرفته شده است و اعلام انقلاب از رادیو پخش خواهد شد، آنگاه کجا با محمد رفیع اتاق قوماندانی قوا را ترک کردند...

اینها که گفته آمد، درکل، افشاکننده نیات، برنامه ها و نقش مستقیم و مؤثر (کی.جی.بی) در عمل کودتای هفتم ثور علیه رژیم جمهوری داوود خان به حساب می روند. و اما بار دیگر این سؤال متوجه آقای کریم میثاق میشود که اگر آرزو داشت همچنان انقلابی، آزاده و فرزند پاکباز مادرمیهن باقی بماند، چطور توانست با مشاهده همه آن گنبدیده گیهای سیاسی - استخباراتی و امرورنی روسهای بیگانه بر حزب شان و باز بدست گرفتن تصمیم عمل کودتای نظامی علیه نظام جمهوری داوود خان، هنوز هم عضو محبوب و مقتدر حزب و دولت باقی بماند؟!

این موضوع نیز برای هموطنان عزیز ما خواندنی و انتباه آمیز است که آقای (میثاق) در صفحه (۲۴۳) اثر خویش با جرأت و صراحت مینویسد: " البته دوستان شوروی ما از این خودخواهی ها، تکبر، جاه طلبی ها، هم چشمی ها، حسادتها، ظلم، بیعدالتی، عادات و رسوم سنتی غیر عادلانه جامعه ما که متأسفانه سالیان سال به ما از اجنبی ها به میراث مانده و در خون، پوست و استخوان ما به شکل دائمی روییده و جز رسم و رواج عادی زنده گی روزمره ما افغانها شده است، به شکل عام و تام سؤ استفاده کردند و به خاطر رسیدن به اهداف شان از هیچگونه ظلم، بی عدالتی، نفاق انداختن و توطئه های گوناگون دریغ نکردند... شوروی ها در طول تاریخ (ح.د.خ.ا) بحیث ابزار از باور، اعتقاد، ایمان، صداقت و وفاداری جاودانه (ح.د.خ.ا) چه از جناح خلق و چه از جناح پرچم به خاطر رسیدن به اهداف خودشان، بیشرمانه سؤ استفاده عظیمی کردند و هیچ نوع رحم و ترحم نکردند..."

خواننده، متعاقب مرور این پاراگراف، فوراً متوجه میشود که "حزب دموکراتیک ..."، عمل کودتای ثور، کابینه سازی، دولتمداری و اراده رهبران و کادرهای حزب مذکور در بدست در اختیار "پوزانوف" های روسی بود و کرسی پرستان، لفاظان و شعار دهنده گان " افغانی" آنها هیچ نوع صلاحیت فکری و عملی نداشتند. یا بعبارة دیگر، افغانستان پس از پیروزی کودتای ثور، از داشتن استقلال سیاسی محروم ساخته شده و در واقع، در حلقه مستعمرات روسها درآمده بود. پس در این صورت، یکبار دیگر، سؤال متوجه آقای (میثاق) و هم قطاران وی میشود که چرا چنین وضع اسفناک و شرم آور را تحمل نمودند؟ چرا جرأت مندانه دست به مقاومت نزدند؟ چرا افشاگری نکرده و یا لاف از آنهمه آرگاه و بارگاه رسمی و حزبی و دولتی شان استعفا ندادند و کنار نرفتند؟! آیا این تحمل و سکوت، در حکم پذیرفتن اسارت اجنبی تلقی نمیشود؟ شاید اگر آقای (میثاق) زنده می بود، دلایلی ارائه مینمود، ولی هردلیلی که میگفت و یا مینوشت، در حقیقت، نمیتوانست قناعت مردم افغانستان را فراهم آورد. این سؤال وقتی بسیار جدی مطرح میشود که خواننده به پاراگراف اخیر صفحه (۲۶۵) اثر مورد نظر میرسد: "... کارها بر مبنای احساسات به اصطلاح انقلابی تنظیم میشد؛ بر خوردها اهانت آمیز، غیر عادلانه و غیر قانونی بود و تعداد زیاد مردم بی گناه را (مخصوصاً اهل آگاه، با سواد و صاحب یک موقعیت بالا در جامعه را که حزبی نبودند) به نام های مختلف اکثراً از روی حسادت ها و خود خواهی های شخصی، گروپی، فراکسیونی و قبیلوی، بندی و یا بدون هیچ نوع محکمه و اعدام میکردند..."

آقای (میثاق) به سلسله شکایات و نارضائیتی هایش از وضع اداره دولتی (خلقى ها)، دو نکته انتباه آمیز دیگری را در ارتباط با اختلاف در برابر (پرچمی ها) و این اظهارات تره کی بیان میدارد: "...حالا او (بیرک کارمل) با همکاری و دستگیری نوراحمد نور و اناهیتا در میان صاحب منصبان کار میکنند تا اگر بتوانند علیه رهبری و انقلاب دست به خیانتی بزنند... اکنون امین صاحب بسیار اسناد خیانت های شان را جمع آوری کرده است و به اساس این اسناد ما میتوانیم همه شان را به دست بچه ها پدیهیم که نیست و نابود شان کنند، اما چه کنم که دوست های شوروی مشورت نمی دهند." در اینجا با وضاحت استنباط میشود که از یکطرف نورمحمد تره کی ذاتاً در " نیست و نابود" کردن حریفان سیاسی اش دلپستی داشت و از سوی دیگر، دست نگر و اسیر تصامیم روسها بوده است.

و در صفحه (۲۸۸)، پس از درج توضیحات پیرامون راندن رهبران (پرچم) از افغانستان به خارج و کرشمه و غرور حفیظ الله امین در این مورد خاص مینگارد: "... امین رفت و من و تره کی ماندیم و تره کی خطاب به من گفت: اینقدر تشویش نداشته باش، دوستان شوروی ما به زودی برای ما سوسیالیزم را می سازد."

حال یک بار دیگر نوک پیکان انتقاد متوجه آقای (میثاق) میشود که آیا چنین اظهارات احمقانه، نوکرمنشانه و دوزخ منافع ملی مردم افغانستان، آنها از ذهن و زبان "نابغه شرق" (!؟) مایه شرم و قابل تأمل و دقت کامل نبود؟ آیا لازم نبود آقای (میثاق) بمثابه عضو برجسته کمیته مرکزی حزب، آنها "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" (!؟) و وزیر کابینه رژیم "انقلابی" در برابر تره کی و اندیشه اسارت پذیر و دوزخ واقعبیت های عینی جامعه افغانستان واکنش نشان دهد؟! هر چند وی (آقای میثاق) می افزاید که "مرا خنده گرفت و به زور خنده ام را فرو بردم" و یا علاوه میکند که برایش گفت: " در این کشور عقب مانده مثل افغانستان، در این اقتصاد ناتوان، در این تولید فقیر، در این مناسبات تولیدی عقب مانده و غیر عادلانه، در این عقب مانده گی آگاهی سیاسی، اجتماعی، فنی و تخنیکی، ساختمان سوسیالیزم این قدر کار ساده و آسان نیست..." قناعت کردن به ابراز همچون نصاب اخلاقی، همان تلاش کوبیدن میخ در سنگ نه بود؟! آیا تنها همینقدر توضیحات "اصولی" برای تره کی، افکار اسارت پذیر و موقف سفت و سخت روس مآبانه او را تغییر میداد؟!

د پانو شمیره: له 4 تر 9

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنيزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

تا آنجا که متن کتاب میرساند، نوشتار آقای (میثاق) آنگده از این چنین اسناد ننگین علیه رهبری حزب، بویژه در باره نورمحمد تره کی میباشد. مثلاً، در صفحه (۲۹۱) " سرگذشت زنده گی سیاسی" اش مینگارند: "... تره کی نا گهان از قدم زدن باز ایستاد و به جایش میخکوب شد و نگاه هایش را به سوی من دوخت و گفت: رفیق میثاق... ببین ببرک خو، رهبری مرا قبول ندارد و میخواهد برضد من کودتا کند. اسنادش در نزد رفیق سروری و رفیق امین است و مهم تر از آنکه اسنادش در نزد رفیق پوزانوف است. رفیق پوزانوف برای من مشورت داد که اینها را ببرک کارمل و اعضای کمیته مرکزی بخش پرچم را از خود دور کنم و سفیر بسازم. اگر کارمل در پهلوی شما باشد، شما را هم نام بد و بالاخره نا بود میکند و مهم تر از همه این است که کشور شوروی چه در سطح داخلی و چه در سطح خارجی بد نام میشود و اگر روزی مسکو روی خود را از شما بگرداند، باز دریک بحران عمیق داخلی و خارجی گرفتار میشوید. ما باید به مشورت دوستان شوروی به دقت گوش بدهیم." ملاحظه میکنید که آقای (میثاق) حتا وقتی تا این حد و اندازه، وابستگی و عبودیت تره کی، این "تابغه شرق" را می بیند و مستقیماً از زبان وی می شنود، باز هم تنها به موعظه می پردازد و هیچ اقدام جدی و آزاد منشانه به عمل نمی آورد!؟ شاید زنده‌ها (میثاق) بحیث غریب بجه هزاره افغانستان از این دخالت ها و باداری های "پوزانوف" های روسی در امور سرنوشت ملت غیور کشور رنج میبرد، چنانکه در صفحه (۲۹۳) کتابش مینویسد: " درحالیکه چند بار به روی بستر لوتک زدم، باصدای بلند کلمه هایی از دهنم برآمد: این رفیق پوزانوف چرا این قدر در امور حزب ما مداخله میکند؟ این چی درامه هاست و چی بازی هاست؟! مثل اینکه صدایم آن قدر بلند بود که همسرم آمد و گفت: " چیزی می گی؟ چیزی کار داری؟! " در لایه لای کتاب "سرگذشت زنده گی سیاسی" آقای (میثاق) نکات و موضوعات مختلف دیگری نیز درج گردیده است که در واقع افشا کننده جنون فکری و سیاسی رهبری حزب بر سر اقتدار بوده بیرون دادن اسناد مذکور برای مردم مظلوم افغانستان و بویژه برای مؤرخان و محققان ما مفید خواهند بود. چنانکه در صفحه (۲۹۵) اثر خویش از روی غرور، بی باکی و خشونت ذاتی دو رهبر حزب (تره کی و حفیظ الله امین) پرده برداشته چنین مینگارند: "... وقتی رژیم داوود به وسیله حزب دموکراتیک خلق افغانستان سقوط داده شد و داوود به قتل رسید، طرفداران میوندوال بسیار خوش شدند. از آن رو تبریک نامه دور و دراز با الفاظ شیرین و توصیف آمیز برای رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان و به نام نورمحمد تره کی فرستادند، ولی نورمحمد تره کی بعد از اینکه تبریک نامه آنان را قرائت کرد، آنرا به حفیظ الله امین داد. امین آنرا گرفته در حالیکه که خنده میکرد به نور احمد نور که در آن وقت وزیر داخله بود، سپرد و گفت که آنان را زندانی کند."

وقتی این موضوع مهم را از زبان شاهد عینی بلند پایه ترین عضو حزب. بر سر اقتدار میخوانیم، نکات آتی در ذهن ما متبادر میشوند:

الف) حزب دموکراتیک خلق نهک حزب سیاسی با تعریف و مشخصات معمول در سایر کشورها، بلکه در واقع یک باند تروریستی بوده است.

ب) رهبران حزب مذکور عناصر بیگانه از نبض جامعه، خودخواه، متکبر، خشن و مبتلا به بیماری سادیسیم بوده اند. ج) ادعای حفیظ الله امین مبنی بر اینکه مسوولیت همه جنایات و فجایع خونین و بی نظیری که قبل از مرگ نورمحمد تره کی در سراسر کشور صورت گرفت، کاملاً بدوش تره کی بوده است را رد میکند. یا بعبارۀ دیگر، خود "امین" نیز بمثابة ابزار فعال و بُرنده قدرت حاکمه و بصورت بیرحمانه عمل میکرد است.

ح) هر دو رهبر (تره کی و امین) وقتی استدلال عضو بیروی سیاسی حزب (عبدالکریم میثاق) مبنی بر غیراصولی بودن حبس طرفداران میوندوال را می شنوند، تمسخرکنان می خندند و او را بگونه طعنه آمیز میگویند: " تو عضو بیروی سیاسی هم هستی و همین قدر گپ را نمی فهمی!"

پس می بینیم که تذکر، اعتراض، توضیحات و موعظه های این عضو بیروی سیاسی، کوچکترین اثری بالای افکار منحنط و تصمامیم خطرناک و ضد انسانی آندو که در نوک اهرم قدرت و مکنت جا خوش کرده بودند، نداشته است و این، همان چیزی بود که شخص آقای (میثاق) کاملاً میدانست و از این ناحیه رنج هم میبرد. و اما تنها همین رنج بردن و " به روی بستر لوتک زدن" کافی و منطقی و حلال آنهمه گره های وارده اجتماعی و سیاسی بود؟! آیا به این نتیجه نمی رسیم که زنده‌ها کریم میثاق، همانند دیگران، نشستن روی کرسی وزارت و باقی ماندن بر سکوی قدرت را غنیمت دانسته هرگز به فکر استعفا از وظیفه رسمی و خارج شدن از حلقه سرسپرده گان روس و باند آدمکشان قرن نیفتاد؟!؟

زنده‌ها (میثاق) در یک پاراگراف دیگر مندرج صفحه (۳۰۷) کتاب خویش، یک موضوع مهم دیگر را نیز افشا میکند و چنین: "... بدین گونه، پالیسی ساز، نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین بودند و اعمال کننده گان عمده این سیاست سازی، نظامیان نامبرده {اسدالله سروری، محمد اسلم وطن جار، سید داوود ترون، سید محمد گلاب زوی، عبدالقادر؛ شیرجان مزدور یار و محمد یعقوب قومندان گارد} هر روز صبحانه در اول وقت رسمی، آنان در ارگ به حضور نورمحمد تره کی جمع میشدند و درباره سرنوشت کشور تصمیم میگرفتند و عملی میکردند. در حقیقت یک گروه نظامی، مغرور و خود سرکه از علم سیاست آگاهی کامل نداشتند و فقط متکی به اراده ذهن گرایانه و عقب مانده خویش بودند و به هیچ گونه اصول دموکراتیک معتقد نبودند و از حقوق اساسی بشر اطلاعی نداشتند، یک دولت نظامی را تشکیل داده بودند" و سپس می افزاید: " دیگران یعنی اعضای دفتر سیاسی، اعضای کمیته مرکزی، اعضای شورای انقلابی و تمامی اعضای حزب و دولت در اتخاذ سیاست دولت

و حزب و در تنظیم امور سیاسی هیچ گونه نقشی نداشتند و صد فی صد تابع اراده نورمحمد تره کی، حفیظ الله امین و گروه نظامی آنان بودند...

من سوای آنکه تیسرهی نمایم، این سخن و اعتراف صادقانه آقای (میثاق) را در اینجا درج مینمایم که مینویسد: "ما یعنی اعضای دفتر سیاسی و اعضای کمیته مرکزی، آن طوریکه قبل از انقلاب {کودتا} ی ثور به حیث شخصیت های سیاسی نقش بازی میکردیم، اکنون آن طور نبودیم. اکنون به بیروکرات های ذلیل و چوکی پرست مبدل شده بودیم. اکنون ما شخصیت های سیاسی نبودیم، بخصوص اعضای دفتر سیاسی با وجودی که نام عضویت در دفتر سیاسی هم بالای مان بود، ولی هیچگونه مداخله در تنظیم سیاست و امور سیاسی نداشتیم و فقط در اندیشه حفظ چوکی خود بودیم."

خوبست که وی با همین صراحت و وضاحت اعتراف مینماید که "... ما شخصیت های سیاسی نبودیم، بلکه اشخاص بسیار ضعیف، جاه طلب، خود خواه، منفعت جو و چوکی پرست بودیم" و اگر وحشت بگیر و ببند و حبس و کشتار خونبار رژیم کودتا را نیز بران بیزایم که پیش چشم او وسایر همکاران حزبی اش بصورت شبا روزی انجام داده میشد، بارسوولیت آقای (میثاق) سنگین تر از قبل میشود. یعنی یکبار دیگر این سوال مهم مطرح میگردد که او چگونه توانست در میان چنان دستگاه فاسد و قاتل با رهبران وابسته و نیرنگ باز و کودتاگران نظامی "خود سرکه از علم سیاست آگاهی کامل نداشتند و..." به عضویت "بی صلاحیت"، "ذلیل" و "چوکی پرست" حزب و دولت قناعت نموده لکه و بد نامی بزرگ تاریخی را متحمل شود؟! آقای (میثاق) بحیث نویسنده کتاب "سرگذشت زنده گی سیاسی" خودش وقتی در صفحه (۳۰۹) مینویسد که: "اعضای بیروی سیاسی و کمیته مرکزی و تمامی اعضای حزب نه تنها به این وظیفه اصولی، انقلابی و وجدانی خویش عمل نکردند، بلکه به حیث مداحان، نوکران و چاپلوسان نورمحمد تره کی، حفیظ الله امین و باند نظامیان آنان مبدل شده و به خاطر مداحی و تناخوانی آنان مسابقه به راه انداخته بودند..." آیا خودش را نیز در آن جمع دخیل می بیند یا خیر؟! اگر جواب بلی! باشد، پس مسلماً که خودش نیز بحیث عضو بیروی سیاسی، عضو کمیته مرکزی و وزیر دارایی رژیم سرکوبگرد تمام مسوولیت های سیاسی - تاریخی کشور سهم دارد. و هرگاه پاسخ نه! باشد، پس آنهمه ادعا های اصولی بودن، اصول گرایی و تقوای سیاسی که در سراسر کتابش منجلی و متباز است، تنها در حد همان ادعا باقی می ماند و ارزشی ندارد. رُک گویی، افشاگری و اعترافات آقای (میثاق) همانطور که عرض کردم، قابل تحسین است، بویژه افشاگر بهایش مبنی بر نفوذ عمیق فکری - سیاسی - استخباراتی روسها در امور حزب، دولت و سرنوشت مردم افغانستان و اطاعت و چاکر منشی رهبران و کادر های حزب و رژیم کودتا و عدم استقلال سیاسی کشور، اثر او را به مقایسه با نوشته های سایر حزبی هامتایز تر میسازد.

برخی از کادر های "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" شامل هر دو جناح که در گذشته کتاب نوشته اند، از روس پروری های خودشان، از همه کاره بودن استخبارات روس در امور افغانستان و بالاخره از نبود استقلال سیاسی در حاکمیت حزب چیزی نگفته اند و یا کمترین حرفها را به زبان آورده اند، در حالیکه در لای کتاب آقای (میثاق) این افشاگرها بیشتر و عمیقتر به چشم میخورند، با این تفاوت که آقای (میثاق) عمده ترین و مؤثرترین مجریان برنامه های استعماری روس در افغانستان را، همان افسران نظامی کودتای بیست و ششم سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی به رهبری داوود خان و هفتم ثور ۱۳۵۷ خورشیدی به هدایت و رهبری مقام های (کی جی بی) معرفی مینماید و بس.

بخشی از مطالب مندرج در صفحه (۳۲۵) کتاب مذکور را نیز در اینجا مرور میکنیم: "... در اتخاذ پالیسی به غیر از خودش و شاگرد وفادارش {تره کی و امین}، دیگران اشتراک نداشتند. از دیگران یعنی تمامی اعضای حزب و دولت به شمول اعضای بیروی سیاسی و کمیته مرکزی به حیث پرسونل و خادمان گوش به فرمان کار می گرفت. اتکای اساسی اش همان گروه نظامی یاد شده بود. همان گروه وابسته به شوروی بودند که به داوود یکجا شدند و علیه قانون اساسی و ظاهر شاه کودتا کردند و باز به دستور شوروی ها علیه داوود کودتا کردند و قدرت را به حزب دموکراتیک خلق تحمیل کردند. بعداً باز هم به دستور شوروی ها قصد کشتن امین را کردند که ناکام شدند و تره کی قربانی این دسیسه شد. این گروه نظامی بالاخره بار دوم امین را کشتند و با تانک های شوروی کشور را به طور عام و تام به شوروی ها تسلیم کردند و وسیله تسلط مستقیم استعمار شوروی شدند. تنها کسی که در نزد نور محمد تره کی بعد از امین، بسیار عزیز و محترم بود و شاید هم که پالیسی ساز اصلی بود، سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی الکساندر میخایلوویچ پوزانوف بود. پوزانوف همیشه در ارگ رفت و آمد داشت و هر وقت که او میخواست، نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین او را می پذیرفتند..."

این واقعیت تلخ را که گفته آمد، مردم افغانستان و بویژه نسل روشنفکر مبارز افغانستان بخوبی درک کرده بودند و میدانستند، اما وقتی چنین موضوع مهم از زبان و قلم عضو کمیته مرکزی حزب و وزیر کابینه رژیم برسراقتدار (عبدالکریم میثاق) شنیده و خوانده میشود، دیگر اندکترین شک و تردیدی در آن باقی نمی ماند.

در بخش ایجاد تنش های قومی توسط رهبران حزب "دموکراتیک خلق" همین بس که آقای (میثاق) در اخیر صفحه (۳۳۰) کتاب خویش باصراحت مینماید: "... بر خورد عبدالله امین {برادر زاده حفیظ الله امین} هم عوض اینکه بر مبنای افتخار، مشورت و مصالحه هوشیارانه سیاسی باشد، بر مبنای زور، جبر و استبداد بر پایه تشدید نفاق ملی، تبعیض نژادی و مذهبی بود. طوری که میگویند اهالی منطقه ای را که در آنجا از طرف عده ای آشوب برپا شده بود، همه را از خرد تا بزرگ در نزد خود

د پانو شمیره: له 6 تر 9

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

میخواست و بعد، خودش در یک بلندی بالا میشد و فریاد میزد که: پشتون ها یک طرف شوند و غیر پشتون ها یک طرف! وقتی این کار صورت می‌گرفت، بعد به دژ خیمانش امر میداد که بالای غیر پشتونها اور (آتش) ! {کنند} نکات و موضوعات دیگری که در لابه لای کتاب زندها (میثاق) جلب نظر میکند از اینقرار اند:

(۱) "از اینجا این طوارزیابی میشود که از یک سو دوستان شوروی، امین را تشویق میکردند که این افراد (کادرهای جناح پرچم) را از دولت و حزب دور کنند و از سوی دیگر به تره کی میگفتند که این افراد را در حزب و دولت و اطراف خود حتمی نگه دارد؛ یعنی به صورت علنی امین و تره کی را به جان همدیگر می انداختند. باید خاطر نشان کرد که این اشخاص به صورت عام و تام با مشورت مشاوران شوروی کا میکردند و دوستان شوروی از تمام این جنایات بزرگ بخوبی خبر داشتند و با دیده های باز، خود را به کوچک حسن چپ می زدند."

(۲) "در حین تشکیل جلسه های بیرونی سیاسی، جلسه شورای وزیران، جلسه پولینوم کمیته مرکزی، جلسه شورای انقلابی، مشاوران اتحاد شوروی در لباس های ملکی در دهلیزها و پشت دروازه های اتاق های قصر دلگشا به نظر می آمدند که بی قرارانه و بی صبرانه منتظر تصامیم و فیصله های جلسات بودند..."

(۳) "... پسانها در وقت زعامت کارمل از زبان سروری نقل قول شده بود که او (سروری) و تره کی به این ذهنیت بودند که از اقدامات امین برضد آنان، عزیز اکبری آنان را با خیر میکرد و آنان به این اندیشه بودند که توانسته بودند عزیز اکبری را نفر مورد اعتماد امین بسازند، اما در حقیقت این طور استدلال و نتیجه گیری میشد که عزیز اکبری نفر (ک.گ.ب) بود و (ک.گ.ب) برایش وظیفه داده بود تا تضاد را میان تره کی و امین حاد کند."

(۴) "... محمد زمان کریم زاده وقتی که مدیر لیسه نجات بود، با ببرک کارمل که در آن وقت شاگرد لیسه نجات بود، آشنا شده بود. بعد همام محمد زمان کریم زاده در دیوان تفتیش محاسبات صدارت کار میکرد و تبصره ها طوری بود که او در جمله گروپ محمد حسن شرق بود که در تحت سایه و حمایت محمد داوود صدراعظم، برای نفوذ شوروی ها در افغانستان کار میکردند. گروپ حسن شرق گفته میشد که شاه محمد دوست، عبدالهادی مکمل، جیلانی باختری، محمد خان جلالر و یکتعداد دیگر بودند... تبصره های زیادی در دفتر سیاسی ما رد و بدل شده بود که سفیر شوروی شخصاً درباره محمد خان جلالر و محمد زمان کریم زاده از امین خواهش کرده بود که به کارهای شان ادامه دهند."

(۵) "{امین} مخالفان خودش را در داخل حزب و در جامعه مدنی با اشخاص نزدیکش در ارگان های مهم دولتی پیدا میکرد و آهسته آهسته نا بود میکرد که از جمله آن ها صدها شخص بیگناه به نام های مختلف تلف شدند. ناگفته نماند که در این بخش نقش دوستان شوروی بسیار مهم بود."

(۶) "اسدالله امین {برادرزاده حفیظ الله امین} یک سر مشاور به نام ایوانوف داشت (شاید نام اصلی اش چیز دیگر بود؛ زیرا اعضای (ک.گ.ب) اکثرأ به نام های متسعار کار میکردند و نام اصلی شان را پنهان نگه میداشتند. این "رفیق" ایوانوف به اسدالله امین بسیار خود را نزدیک کرده بود و میتوان گفت که همه کاره ریاست کام، ایوانوف بود."

(۷) از قول حفیظ الله امین: "من زیاد درباره آینده تره کی فکر کردم و مشورت های زیادی گرفتم. راستش نمی خواستم او از بین برود، میخواستم تا آخر زنده گی اش در همین ارگ زنده نگاهش کنم؛ اما رفقای شوروی از کلمه زنده نگاه کردن خوششان نیامد و زنده نگه داشتنش را به ضرر من می دیدند..."

(۸) "جعفر سرتیر که در آن وقت قومندان فرقه غزنی بود، درباره گرفتار شده گان کودتای میزان ریشخور، روزی چنین حکایت کرد؛ او گفت: من در صدارت در اتاق اسدالله امین بودم و می خواستم که شفاعت چند نظامی را بکنم که بیگناه به نام کودتاچی زندانی شده بودند. در این وقت مشاور روسی اسد الله امین با یک نفر ترجمان تاجیکی آمد و یک لیست دور و دراز اعضای حزب را به اسدالله امین سپرد و گفت که این ها در کودتای میزان ریشخور سهم داشتند و میخواستند که رفیق حفیظ الله امین را از قدرت براندازند. پیشنهاد من اینست که اینان همه باید اعدام شوند."

(۹) از قول حفیظ الله امین: "همین پوزانوف کتیف دست هایم را آلوده به خون تره کی کرد. او مرا مجبور به کشتن تره کی کرد..."

(۱۰) "یک روز در یکی از دعوت های غیر رسمی امین برایم مغرورانه در باره جواب نامه اش از طرف بریژنف یاد کرد و خاطر نشان کرد که بریژنف در نامه اش برایم تاکید کرده است که متوجه طرف داران کارمل باشم و به خاطر از بین بردن آنها از هیچ نوع کمک دریغ نمیکند. امین بسیار مغرور شده بود و فکر میکرد که به صورت عام و تام کنترل همه امور حزبی و دولت داری را دارد و با اعتماد ترین شخص نزد دوستان شوروی به خصوص شخص بریژنف است."

(۱۱) از قول ببرک کارمل: "ما خوش هستیم از اینکه شما رفقا در هر وظیفه ای که مؤظف شده اید، همراه تان مشاورین کشور برادر اتحاد شوروی هستند و بهتین که در اثر راهنمایی های دایمانه آنان در کارهای خویش موفق خواهید بود به شرطی که هنر کار کردن به آنان را بیاموزید و مشورت های آنان را به طور جدی در عمل پیاده کنید"

(۱۲) از قول اسدالله سروری: "والله میثاق صاحب، ما را خو می فهمی که کودتاچی هستیم. ما چندان اصول و موصول حزبی را نمیدانیم. بهتر است کهگان نفر شوروی را ببینی تا مشکلات را حل کند."

(۱۳) "در یکی از روزهای اواخر دلو ۱۳۵۸ش نوراحمد نور به من تلفون کرد و گفت: "امروز ساعت سه بجه رفیق کارمل میخواهد شما را ببیند؛ آماده گی بگیری... ساعت دونیم بجه بود که موتر آمد و من به سوی ارگ حرکت کردم... در دهن دروازه

د پانو شمیره: له 7 تر 9

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلېکنی د لېکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

عمومی ورودی سمت شرق ارگ، عساکر افغانی بعد از پرس و پال، موتر را اجازه ورود دادند. از آنجا گذشته، وقتی به دوازه دیگر سمت شرقی ارگ، آنجا که بر بالای برج قرار دارد و بیرق دولتی بر سر آن در اهتزاز بود، رسیدیم، عساکر روسی موتر را دستور توقف داد. یک عسکر روسی دروازه موتر را باز کرد و از من خواست که از موتر پایان شوم. موتر او را نیز از موتر پایان کرد. آنگاه تمام درون و بیرون موتر را کُهک موتر و الگه روسی بود، به دقت تلاشی کرد، سپس از موتر او خواست که تول بکس موتر را باز کند. تول بکس را نیز به دقت تلاشی کرد، بعد از موتر او خواست که با نَت موتر را بالا کند، وقتی بانَت بالا شد، داخل ماشین موتر را نیز به دقت تلاشی کرد. سپس لباس من و تن های من و موتر او را نیز به دقت تلاشی کرد و آنگاه به ما اجازه حرکت داد... وقتی در سرک نزدیک پنجه چنار ها رسیدیم و میخواستیم که به سرک طرف راست به سوی گلخانه نوربخوریم، باز عساکر روسی ما را دستور ایست (توقف) داد. موتر او، موتر را ایستاده کرد و یک روسی به من فهماند که باید در اینجا پیاده شوم. از این پیشتر اجازه نیست که موتر برود... در اتاق انتظار، یک منصب دار جوان خوش چهره افغان بود که در عقب یک میز نشسته بود و معلوم میشد که مسئول همان دفتر است. در کنار میز، یک روسی مسلح با دریشی ملکی بود. فیض محمد وزیر سرحدات و نظام الدین تهذیب نیز از جمله منتظرین آنجا بودند، من نیز در کنار آنان نشستم...

۱۴) در دفتر کار ببرک کارمل: " در این وقت همان روسی مسلح بدون اجازه داخل اتاق شد. چهار اطراف را ملاحظه کرد، دید همه چیز خیریتی است، بهانه ای کرد و خطاب به ببرک کارمل پرسید: شما همراه سفیر مغولستان ملاقات ندارید؟"

۱۵) از قول ببرک کارمل: " حالا که قوای شوروی در اینجا است، ما در این کشور سوسیالیزم می سازیم (گپ های تره کی و امین یادم آمد که بسیار شبیه به گپ های کارمل بود. یک ایمان و باور خالص به شوروی ها. نمیدانم که چطور همه رهبران ما جادو شده بودند و با چشمان کور در آغوش شوروی ها خود را می انداختند؟"

۱۶) در روز های زعامت ببرک کارمل: "باکمال تأسف که هیچ نوع تغییر بنیادی در روش کار های حزبی و دولتی صورت نگرفت و همچون گذشته ها اساس تمام کارها را عقده های شخصی، انتقام جویی های بیجا، قدرت طلبی ها و معیار بر اساس طرف دار بودن و تابع بودن به رژیم و دور کردن افراد مستقل، پاک، معتقد و پایبند به اصول حزبی و دولتی تشکیل داده بود. دوستان شوروی به طور مستقلانه امور تمام کار های حزبی و دولتی را بین هزار ها مشاور خود تقسیم کرده به دست گرفته بودند..."

۱۷) "یکی از جنایات نا بخشودنی شوروی ها، زدی چندین میلیون دالر از خزانه د افغانستان بانک بود. در آن زمان سر و صدا بالا شد که خزانه دار عمومی د افغانستان بانک چند میلیون دالر را از خزانه بانک ربوده و فرار کرده است. وقتی این خبر را شنیدم شگفت زده شدم؛ زیرا در د افغانستان بانک سیستم حسابی طوری بود که خزانه دار به تنهایی نمیتوانست یک پول را هم استفاده کند، چی رسد به چند میلیون دالر. د افغانستان بانک سه خزانه داشت: یکی خزانه عمومی است که در داخل ارگ بود. در آن خزانه تمام پشتوانه طلا و سایر اجبار قیمتی بانک قرار داشت و هم وقتی بانک نوت های جدید می آمد، در آنجا محافظت میشد. خزانه موصوف با گار ملی محافظت و مراقبت میشد. همیشه تحت نظر یک هیئت عالی رتبه و معتبر که در آن نماینده قاضی القضاة، لوی ثار نوال، وزارت مالیه، د افغانستان بانک و هیئت نظارت بانک بود، باز و بسته میشد... خزانه دومی در زیر خانه د افغانستان بانک بود که آنهم همیشه تحت نظر یک هیئت معتبر د افغانستان بانک و نماینده وزارت مالیه باز و بسته میشد. از آن خزانه با هیئت نامبرده پول کشیده میشد و به خزانه سر دستی تحویل میشد. خزانه سردستی عبارت از یک سیف فلزی است که در نزد خزانه دار بود. این سیف فلزی (خزانه سردستی) نیز بدون هیئت باز و بسته نمی شد."

۱۸) " من هنوز در خانه بیکار بودم و هریک از این گروه ها به نحوی با من در تماس میشدند و میخواستند نظریات خویش را به من تزریق کنند و مرا طرف دار خویش کنند. از جمله، محمود بریالی به وسیله قهار عاصی که در ظاهر حزبی نبود، اما گفته می شد که یکی از فعالان مخفی سازمان دموکراتیک جوانان و مورد اعتماد گروه کارمل بود با چند نفر دیگر میخواست با من در تماس شود. چند بار قهار عاصی به نام مباحثه های ادبی با چند نفر دیگر به منزل من آمدند و به نحوی سر سخن را باز کردند و میخواستند نظریات مرا دریابند..."

این نکته نیز گفتنیست که وقتی آقای (میثاق) پس از حبس و "خانه نشینی"، توسط داکتر نجیب الله بحیث رییس بلدیة شهر کابل مقرر میشد، با آنکه میخواست بقول خودش اجراءات و اقدامات شفاف و دلسوزانه انجام دهد، ولی متأسفانه از انواع فساد و گندیده گی و سوء استفاده های درون ریاست مذکور چیزی نمی گوید تا آنکه از وظیفه استعفا داده رهسپار خارج میشود.

سخن آخر: وقوع کودتای ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی و پیامد های خونبار آن، موضوع بسیار مهم، حیاتی و قابل بحث و بررسی دقیق تاریخی در کشور مامیباشد. با آنکه ظرف مدت بیشتر از چهار دهه، بعضاً کتب و اسناد و خاطره و یادداشت از سوی منسوبین " حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، منابع روسی، سیاسیون خارجی، شاهدان عینی، قربانیان و وارثان آنان منتشر گردید و اما هنوز هم که هنوز است، درون مایه های اصلی جنایات انجام شده، دسایس اجانب و حقایق پنهان مانده طوریکه باید، برای مالکان اصلی سرزمین مصیبت دیده ما آشکارا نشده اند. کتاب " سرگذشت زنده گی سیاسی عبدالکریم میثاق" میتواند گویای تنها بخش کوچکی از انبوه مسایل سیاسی، جنایی، قضایی، استخباراتی و ارتکاب خیانت های گسترده ای باشد که از روز پیروزی کودتای ثور تا کنون صورت گرفته و میگیرد.

نیاز است تا سایر کسانیکه گفتنی و اسناد و چشمدید و خاطره از جریان رویدادهای تکان دهنده در این آب و خاک،
بخصوص در نیم قرن پسین در اختیار دارند، بیشتر از این افشا و بیان آنها دریغ نکنند تا باشد گوشه‌ی از دین شان را در پیشگاه
مادرمیهن ادا کرده باشند.

(پایان)

د پانو شمیره: له 9 تر 9

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ